بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول 27/11/1386

بحث سر وجوهی بود که در مساله اذا تعدد الشرط والتّحد الجزاء مطرح است ، چهار وجه مرحوم آخوند ذکر کرده بودند، یک بحث مطرح کرده بودیم که تحلیل ثبوتی این وجوه چیست که گذشت،بحث بعدی ما ترجیح اثباتی این وجوه بود گفتیم وجه چهارم عمدتا توجیح گر وجه اول و دوم است ،وجه اول و دوم هم یک قدر جامع داشتند که اینکه از مفهوم رفع ید میشد حالا یا به طور کلی یا به طور نسبی ، وجه سوم این بود که از منطوق رفع ید میشد، مرحوم نائینی فرموده بودند که این دوتا در عرض هم هستند و باهم تعارض میکنند و اجمال پیش میاد، خوب یکسری تقریباتی میشود ذکر کرد برای اینکه تقیید مفهوم و رفع ید از مفهوم را مقدم بداریم بر تصرف در منطوق ،تقریب اول کلام آقای خوئی بود که میفرمودند محل تعارض منطوق هر قضیه هست با مفهوم قضییه دیگر و منطوق نسبتش به مفهوم عموم و خصوص مطلق است و این اطلاق واوی اصلا در محطّ تعارض نیست، ما در واقع دوتا اشکال طرح کردیم که روحا هم یک اشکال است ، یکی اینکه اساسا کبرویّاً این معقول نیست که یک چیزی طرف تعارض نباشد ولی رفع ید از آن ظهور تعارض را از بین ببرد ، نکته دوم اینکه شما میفرمایید نسبت مفهوم و منطوق عموم و خصوص مطلق است عموم و خصوص من وجه است که تقریبش گذشت ، بله اگر شما کلامتون ناظر به تقریب دوم باشد که در کلام آقای نائینی اشاره شده که آن خوب یک مطلب دیگه است که ظاهرا هم شما این را نمیخواهید بگید، تقریب دوم تقریبی است که در لابلای فرمایش آقای نائینی اشاره شده است ،فرمودند اطلاق أویی در طول اطلاق واوی است بنابراین باید در اطلاقی که در طول هست تصرف بشود اطلاق واوی را حفظ کرد، ایشان پاسخی میدهند که ظاهراً گویا مرادشون از این پاسخ مناقشه در کبرای تقدیم این بحث است یعنی در واقع ایشان اینکه تقدّم رتبه منشأ ترجیح یکی از متعارضین بر دیگری هست این کبرا را کأنّ انکار میکنند ، میگن علم اجمالی سبب شده که ما بدانیم که یکی از اینها مراد نیست حالا یکیشون در رتبه مقدم است یکیشون در رتبه مؤخّر هستند این تاثیری در بحث ندارد ، ظاهرا مراد ایشان مناقشه در کبرا است، مرحوم آقای صدر اینجا یکسری بحثهایی را مطرح میکنند وجهی که خودشان انتخاب میکنند میگن اینجا صغرویّاً در واقع اشکال میکنند که اینکه طولیّتی در کار نیست ،حالا من توضیحی میخواهم عرض کنم میتواند توضیح فرمایش آقای صدر هم تلقی بشود، آن این است که در تقریب استدلال اینجور ذکر شده بوده که انجصار علت تامه در طول علت تامه است اول باید علت تامه باشد تا بعد انحصار بیاد پس اینها در طول هم هستند، ولی اولا اگر انحصار در طول هم باشد در طول علیّت است نه در طول علیّت تامه ،یعنی لازم نیست یک شیئی علت تامه باشد تا منحصره بودن در موردش معنا داشته باشد نه علت ناقصه هم میتواند منحصره باشد ،مثال: در نماز فاتحة الکتاب جنبه انحصاری دارد یعنی اگر میخواهد نماز درست باشد باید حمد را داشته باشد، ولی این معناش این نیست که علّت تامه برای صحّت نماز است ،یعنی بدون فاتحة الکتاب نماز نماز نیست، ولی با فاتحةالکتاب دیگه حتما نماز شکل میگیرد؟ نه ،علت ناقصه هم اگر عدیل پذیر باشد ممکن است او برود بدیلش جاش بشیند در نتیجه با انتفاء این شیئ آن جزا هم منتفی نشود، ولی اگر بدیل پذیر نباشد ولی با اینکه علت ناقصه هست در این دستگاه یک عضوی هست که این عضو بدل ندارد فقط باید خود این باشد خوب این نباشد دستگاه کار نمیکند ، یک موقع هست بدل دارد یک موقع نه منحصر است این دستگاه فقط باید همین باشد ،حالا این وجه خیلی وجه محکمی نبود فقط خواستم یک اشاره ای بکنم، یک وجه دیگه ای که اینجا میشود ذکر کرد برای تقدیم اطلاق واوی بر اطلاق أویی، این وجه بی شباهت نیست به کلام آقای داماد که در اصل بحث ذکر کردیم ولی تفاوتهایی هم دارد، در توضیح این وجه عرض بکنم که یک مفهوم به هر حال از اطلاق دلیل ناشی میشود، اطلاق دلیل یکسری مقدماتی دارد یکی این است که متکلم در مقام بیان باشد مقدمه بعدی اینکه ما یصلح للبیانیه در کلام ذکر نشده باشد یا اینکه بطور مطلق ذکر نشده باشد آن بحثهایی که بیان متّصل مانع اجرای مقدمات حکمت است یا اعم از متصل و منفصل، وقیودی که ممکن است اضافه بشود قدر متیقن در مقام تخاطب باشد و آن را حالا کار نداریم، اینهایی که مهمترین ارکان شکل گیری این دو مقدمه است این دونکته است یکی اینکه در مقام بیان باشد و دوم اینکه بیان یا ما یصلح للبیانیه هم در کلام نباشد ، از کجا ما بفهمیم که متکلم در مقام بیان است ، میگن اصل این هست که متکلم در مقام بیان باشد ، این اصل را این شکلی میگیم، میگیم که با آمدن دلیل دوم ما میگیم متکلم در مقام بیان نبود ، میگیم اصل این است که متکلم در مقام بیان باشد ، درست است به شرطی که شاهدی بر اینکه متکلم در مقام بیان نبوده در کار نباشد ولو منفصلاً ، آن دلیل منفصل قرینه میشود بر اینکه متکلم در مقام بیان نبوده است، ببینید کلام آقای داماد تصرف بود در جزء دوم که ما گفتیم ظاهراً کلام آقای نائینی هم از آن زاویه است، اینها میگن که دلیل دوم صلاحیّت بیانیّت دارد و جلوی اجرای مقدمات حکمت را میگیرد، ولی این تقریب تصرف در مقدمه اول است میگه اینکه شما میگید اصل این است که متکلم در مقام بیان باشد این اصل با آمدن دلیل دوم دیگه اجرا نمیشود، این تقریبی است که ذکر میشود کرد. نکته :در بحث مطلق و مقیّد اینکه آیا ما میتوانیم تقیید اکثر بکنیم ، تخصیص اکثر اشکال دارد ، تقیید اکثر آیا صحیح هست ما یک مقیّدی بیاریم اگثر افراد مطلق را از تحتش خارج کنیم این درست است یا درست نیست؟پاسخ این هست که این مطلب بستگی دارد به تحلیل ما از رابطه این مطلق و مقیّد ، آیا ما باآمدن مقیّد چی میخواهیم بگیم حرفمون این هست که متکلم وقتی مطلق را ذکر کرده در مقام بیان هم بوده ولی خلاف ظاهر اراده کرده است خوب اگر این بیان بگیم هیچ فرقی ندارد بین مطلق و عام ، مطلقی که متگلم در مقام بیان است ظهور در اطلاق و عموم دارد ،اگر جایی نکته ای هم وجود داشته باشد خلاف ظاهر اراده کرده باشد در جایی که تقیید اکثر بخواهد بکند آن صحیح نیست، ولی ممکن است ما بگیم که مقیّد کاشف از این است که مطلق در مقام بیان نبوده است ، صرف قضیه محمله را متکلم میخواسته بیان کند، اگر متکلم گفت الانسان واجب التقلید واجب الاحترام ،یک موقعی هست میگه انسان واجب الاحترام است نمیخواهیم بگیم همه انسانها ،میخواهیم بگیم یک وجوب احترامی به انسان تعلّق گرفته است یا یجب الحج علی الانسان یکی از وظایف مسلمان حج رفتن است اما با چه شرطی در مقام بیان شرایطش نیست ممکن است یکسری شرایطی داشته باشد که آن شرایط در عده نادری از افراد مجتمع باشد ،هیچ مانعی ندارد ،الان شما دارید واجبات اسلام را میشمارید نماز روزه حج جهاد ،حالا جهاد بر چه کسانی واجب است ممکن است بر عدّهء کمی واجب باشد چون در مقام بیان خصوصیّات نیست ، جمع بین مطلق و مقیّد اگر به این بکنید که مطلق را بگید در مقام بیان نیست، دیگه هیچ مشکلی بعد ازتقیید اکثر پیش نمیاد، اجمالا این مطلب را هم اشاره بکنم در بحث تخصیص اینکه ما تخصیص را چه شکلی توجیح میکنیم یک بحثی اینجا وجود دارد که آیا مخصّص بعد از تخصیص در جمیع ما بقی حجت هست یا حجت نیست؟ در آن بحث آقای صدر دوتا مبنا را نقل میکند ، اساسا حقیقت تخصیص چیست؟ دوتا مبنایی که حقیقت تخصیص را روشن میکند؟یکی اینکه تخصیص تصرّف در مدلول استعمالی است یعنی هر دلیلی ظهور دارد در اینکه آن مدلول تصوری که مدلول وضعی است همان را متکلّم استعمال میکند ،بین اراده تصوّری و اراده استعمالی وحدت وجود دارد ، تطابق بین اراده استعمالی و اراده جدّی مبنای اولیهء عمومات است ، تخصیص میاد این را مراد نیست، به مرحوم شیخ نسبت میدهد این یک مبنا.یکی دیگه این است که مدلول استعمالی در سر جای خودش هست مدلول جدی دستکاری میشود یعنی از ظهور دلیل در تطابق بین مراد استعمالی و جدّی رفع ید میشود، در بحث مطلق و مقیّد علاوه بر این دو وجه یک وجه سومی هم در کار است آن دستکاری در مقام بیان بودن متکلم است ما میگیم متکلم در مقام بیان نبوده است ،اگر متکلم در مقام بیان نباشد دیگه آن ظهورات از اصل زیر پا میرود، در واقع ما تخیّل میکردیم که دلیل مطلق بوده است محصّل این بحث این میشود با آمدن دلیل منفصل کشف خلاف میشود واضح میشود که اصلا متکلم در مقام بیان نبوده است ،این یک تقریب سومی است در بحث مطلق و مقیّد میاد در بحث عام و خاص نمیاد، به دلیل اینکه دلالت عام بر عموم وضعی است و به مقدمات حکمت نیاز ندارد که ان تفاوت دارد آنها تقریبات دیگه ای باید کرد که حالا نمیخواهم وارد آن بحث بشود، (یک بیانی هست که مطلقاتی که ،حاج آقای ما اکثر جیزهایی که به عنوان عام و مطلق و امثال اینها ذکر شده اینها اساسا در مقام بیان نیستند أوفو بالعقود این نمیخواهد بگه بر هر عقدی وفا کنید پس بنابراین ذاتا با آن اطلاقی ندارند که بشود به آن تمسّک کرد ،ایشان در اینجاها به اطلاق مقامی مجموعه ادله تمسّک میکند و این اطلاق مقامی مجموع ادله با آمدن مخصّص نسبت به یک مورد خاص زمین نمیخورد، این اجمال کلام،اگر کسی بخواهد به اطلاق لفظی آن دلیل تمسک کند با آمدن مقیّد منفصلی که اینجور تحلیل کردیم در مقام بیان بودن را زیر سوال برد اطلاق لفظی از بین میرود ولی اطلاق مقامیی که قوامش به این است که در مجموع ادله نسبت به این قید بیانی وارد نشده خوب نسبت به این قید وارد بشود این لازمه اش این نیست که نسبت به قید دیگه وارد شده باشد پس بنابراین در واقع این تقریب که تقریب به تمسک اطلاق مقامی مجموع ادله است که این خیلی تقریب مهمی هم هست ،فقط اجمالا اشاره بکنم که اگر اطلاق از نوع اطلاق لفظی باشد دیگه نمیشود به آن تمسک کرد ولی اطلاق مقامی مجموع ادله باشد سر جای خودش است و میشود به آن تمسک کرد.میخواستم بگم این تقریب با تقریب آقای داماد فرق دارد هر دوتاشون در اینکه اصل ظهور را از بین میبرند و از باب در واقع جمع عرفی نیست مشترک هستند با این بیان هم ما میگیم دیگه مفهوم دلیل اول از بین میرود اصلا دیگه ظهوری در مفهوم ندارد، نه اینکه مفهوم دارد و ما مفهوم را قبول نمیکنیم نه مفهوم دیگه ندارد،ولی مدلش فرق دارد تقریب استدلالیش فرق دارد که در ادامه بر میگردیم و در مورد این صحبت میکنیم، این تقریب البته یکسری اشکالاتی که به مرحوم آقای داماد ذکر کردیم به این تقریب هم وارد است یکی از اشکالاتی که به آقای داماد وارد کردیم آن این بود که اطلاق منطوق هم به مقدمات حکمت است فقط مفهوم قضیه به مقدمات حکمت نیست اطلاق منطوق هم به مقدمات حکمت است ،اینکه متکلم در مقام بیان عقد اثباتی قضیه هست ،فرض کنید شما میگید اگر مریض شدید باید به دکتر مراجعه کنید،ممکن اصلا در مقام بیان این نباشد که اگر مریض شدید به دکتر مراجعه کنید آیا همیشه باید به دکتر مراجعه کنید یا نه اگر مریض شدید بیماریتون یکسری شرائطی داشته باشد ، این در مقام بیان این هست که مراجعه به دکتر را منافی با توکل الهی نداند، گاهی اوقات این توهمات میشود که دکتر مراجعه کردن کأنّ دستکاری در نظام خلقت است ، میگه نه مریض شدید مراجعه کن به دکتر دیگه ،این در این مقام نیست که تا مریض شدید بلافاصله مراجعه کن به هر مریضی مراجعه کن ،نه در مقام بیان فی الجمله است که اصل مراجعه به دکتر در شریعت اسلامی پذیرفته است ،از کجا ما میایم اطلاق گیری میکنیم که هر وقت مریض شدیم باید به دکتر مراجعه کنیم ،این را ما این هست که مقدمات حکمت جاری میکنیم که اگر خصوصیّتی داشت باشد بیان میکرد عین همان بحثهایی که در مورد مفهوم داری وجود دارد که باید متکلم در مقام بیان باشد باید عین همان حرفها در عقد اثباتی قضییه هم میاد بنابراین این تقریب تعیین کننده اینکه شما حتما باید اطلاق واوی را حفظ کنی ،اطلاق أویی به تعبیر مرحوم نائینی تصرف کنید نیست هردوی اینها به اطلاق است بنابراین وجهی بر ترجیح یکی بر دیگری نیست، نکته دومی که اینجا هست آن این است که در بحث مقدمات حکمت خوب از کجا میگیم این آیا در مقام بیان هست یا در مقام بیان نیست شما با اصل یک موقعی در مقام بیان بودن را اثبات میکنید ،یک موقعی در مقام بیان بودن را با ظهور حال متکلم یا قرائن خاصّه ای که این ظهور میدهد خلاصه به اینکه متکلم در مقام بیان ، ظهور در مقام بیان بودن وجود دارد، اینجا دیگه اصل عملی نیست که اصل این هست که متکلم در مقام بیان هست که شما بگید که یک اماره ای که آمد موضوع این اصل عملی را میپراند ولو اماره مثلا منفصل ،نه اینکه اصلا ممکن است شخصی انکار کند بگه ما اصل نداریم که متکلم همیشه در مقام بیان است ،آنچیزی که وجود دارد اینکه عقلادر جایی که ظهور حال متکلم هست در مقام بیان بودن این ظهور را حجّت میدانند ،اصالة کون المتکلم فی مقام البیان خودش حجیّت ظهور حال متکلم است ،اگر چنین شد این حجیّت ظهور ممکن یکسری از حجیّتهایی دیگه طرف تعارض بشود ، اولا ظهور در حال متکلم که اراده تصوری با اراده استعمالی یکی نیست، ثانیا ظهور در اراده استعمالی و اراده جدّی یکی است ،عرض کردیم در تحلیل تخصیص در یکی از این ظهورات آمدن تصرف کردن ،یک ظهور دیگه هم دراد ظهور حال متکلم که در مقام بیان است در بحث عام و خاص دوتا ظهور طرف تعارض هستند در مطلق و مقیّد یک ظهور سومی پاش وسط کشیده میشود ظهور حال متکلمی که در مقام بیان خصوصیّات است نمکیخواهد قضییه مهمله را بیان کند ، خوب این سه تا ظهور را باید با هم سنجید ، این شکلی نیست که از باب اصل عملی باشد که آن ظهورات نسبت به این جنبه وارد و مورود داشته باشد ،نه همه از باب ظهورات هستند بنابراین شما الزاماً اینکه بگید حتما در مقام بیان بودن را زمین میزنیم نه چرا در مقام بیان بودن را زمین بزنیم پس بنابراین این تقریب با این بیان نمیتواند مطلب را تمام کند،حالا یک نکته ای را میخواهم اینجا عرض بکنم که در کل بحثها این بحث وجود دارد، آنی که در این بحثها اساسا حالا فرض کنید در خیلی از این بحثها پیش میاد ، اجازه بدهید یک اشکال عام وجود دارد که این اشکال عام را بعد از تقریب بعدی عرض کنم بهتر است، تقریب چهارمی که میشود ذکر کرد که شاید احتمال زیاد میدهم مرحوم آخوند عمدتا به این تقریب چهارم نظر داشته باشد آن این است که ظهور مفهوم از ظهور منطوق أضعف است ولو ظهور منطوقی هم به مقدمات حکمت باشد ظهور مفهومی هم از مقدمات حکمت باشد هر دوش را از مقدمات حکمت نتیجه بگیریم ولی ظهور منطوقی قویتر از مفهومی است ولو اطلاقش، کسی همچین ادّعایی را مطرح کند و ظاهراً مرحوم آخوند به این نکته تکیه دارد و از لابلای فرمایشات بعضی از بزرگان دیگه هم همین مطلب استفاده میشود که اینها به اقوائیّت ظهور تمسّک میکنند خوب اما این وجه چهارم هم یک بحثهای کبروی دارد که نمیخواهم بحث کنم ،آیا هرچیزی که ظهورش قویتر شد این مطلب که عرف همیشه بین اظهر و ظاهر جمع میکند مجرّد اقوائیّت است یک دلیل منشأ ترجیح میشود؟ دوتا دلیل داشته باشیم یکیش ظهور 60 درجه باشد یکیش ظهور 62 درجه باشد حالا 62 درجه را عرف قرینه قرار میدهد برای 60 درجه همیشه بین اظهر و ظاهر ین شکلی است؟ یا اینکه نه باید فاصله اش به قدری باشد که عرف آن جنبه قرینیّت براش قائل بشود آن حدّ فاصل مجرد یک مقدار بودن کافی، آن قرینیّت قوی است ، قول صحیح این است که نه این شکلی نیست که یک ذره ظهور مثقال سنجی بکنیم و امثال اینها، حالا آن بحثهای کبرویش باشد سر جای خودش، عمده قضییه صغرا است که اینجا میخواهم عرض کنم اگر ما بپذیریم که نوعا منطوق از مفهوم قویتر است ولی این ظهور یک امر مستدام نیست یعنی در قضایای مختلف فرق میکند ممکن است ذاتا هم یک ظهور باشد این ظهور مفهومی در یک جمله قویتر از منطوقی بشود اگر ابتدائا هم مقتضی ظهور در مفهوم قویتر از منطوق باشد اقتضائاً قوّت دارد خیلی وقتها برعکس میشود یک قانون عامی اینجا وجود ندارد بگیم همیشه ظهور منطوقی از ظهور مفهومی قویتر است این را من فردا در موردش توضیح میدهم.